

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۲۲	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۸/ ۲۶
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	نمونه‌های ولایت تفویض و ولایت تنفیذ			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

در روز گذشته به چند نمونه از ولایت تفویض و ولایت تنفیذ اشاره کردیم؛ به چند نمونه دیگر از ولایت تفویض که در نهج البلاغه آمده است اشاره می‌کنیم:

حکمی که حضرت علیه السلام برای اسود بن قطبة می‌نویسند:

من کتاب له علیه السلام إلى الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْوَلِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ فَاجْتَنِبْ مَا تُشْكِرُ أَمْثَالَهُ وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا اقْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَاجِيًا ثَوَابَهُ وَمُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعْنُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ وَالِاحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِمُجْهِدِكَ فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ وَالسَّلَامُ<sup>۱</sup>

نامه به اسود بن قطبه فرمانده لشکر حلوان<sup>۲</sup>

پس از یاد خدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می‌دارد. پس باید که کار مردم در آنچه حق است نزد تو یکسان باشد، زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی‌شود. از آنچه که همانند آن را بر دیگران نمی‌پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسناکی، به انجام آنچه خداوند بر تو واجب گردانیده است، وادار ساز. و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیا پرست ساعتی در آن نمی‌آساید جز آن که در روز

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۵۹.

۲. حلوان: شهر قدیمی کوچکی از ایران، در اطراف عراق بود که اعراب آن را در ۶۴۰ میلادی فتح کردند و سلجوقیان در سال ۱۰۶۶ میلادی آن را به آتش کشیدند.

قیامت از آن افسوس می خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نمی گرداند. و از جمله حقی که بر توست آن که نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیت تلاش کنی، زیرا سود و پاداشی که از این راه از خدا به تو می رسد بیشتر است از سودی که به وسیله تو به رعیت می رسد، و درود بر شایسته آن.

این یکی از نمونه های ولایت تفویض است زیرا از متن نامه؛ عباراتی نظیر «فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ» معلوم می شود حضرت عليه السلام امور را به او تفویض می کند، لذا امر به عدل و اقامه حق مردم در آن وجود دارد.

نمونه دیگر فرمانی است که به قثم بن عباس که عموزاده حضرت است و حاکم مکه بوده است دارد که حضرت در بخشی از این حکم نوشته اند:

ومن كتاب له عليه السلام إلى قثم بن العباس وهو عامله على مكة

أَمَّا بَعْدُ فَأَقْرَأَ النَّاسَ الْحَجَّ وَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَاجْلَسَ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْرَأَ الْمُسْتَقْفَى وَعَلَّمَ الْجَاهِلَ وَذَكَرَ الْعَالِمَ وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ وَلَا تَحْبُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ زِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وَرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا وَانْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ [الْمَقَارِ] الْفَاقَةِ وَالْخَلَائِثِ وَمَا فَضَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَالْبَادِي الَّذِي يَحْجُجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ وَفَقَّنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ وَالسَّلَامِ»<sup>۲</sup>

نامه به قثم بن عباس، فرماندار شهر مکه

پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور. در بامداد و شامگاه در يك مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو و مذاکره بپرداز. جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز

۱. این نکته ای است برای کسانی که می گویند: برو بعدا بیا!

۲. در روایات زیادی آمده است که اهل مکه حق ندارند از کسانی که وارد مکه می شوند، در ازای سکنی دادن، پولی دریافت کنند. و کسی که در مکه ساکن می شود باید بپذیرد که میزبانی زائران خانه خدا شود. و خدا وظیفه میزبانی از زائران مکه را به ساکنان آنجا سپرده است. از دوران حضرت ابراهیم اینگونه بده که ایشان و فرزندانش چنین مأموریتی پیدا کردند.

۳. نهج البلاغه؛ نامه ۶۷.

چهره‌ات در بانی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، گر چه در پایان حاجت او بر آورده شود دیگر تو را نستاید و منشأ رضایت او نمی‌شود.

در مصرف اموال عمومی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیال‌مندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و ما زاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد.

به مردم مکه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایام حج اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود: «عاکف و بادی در مکه یکسانند» عاکف، یعنی اهل مکه و بادی، یعنی زائری که از دیگر شهرها به حج می‌آیند، خدا ما و شما را به آنچه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. والسلام.

اینها نمونه‌هایی از ولایت تفویض بود. به نمونه‌های ولایت تنفیذ نیز، چند نمونه اضافه می‌کنیم: از جمله ولایات تنفیذی که از سوی حضرت امیر علیه السلام واگذار شده است، حکمی است که حضرت به زیادبن ابی می‌نویسند که در روایت دارد او از سوی حضرت به طور مستقیم نصب نشده بوده و آنکه از سوی حضرت منصوب بوده، عبدالله بن عباس بوده است که حاکم بصره و تمام مناطقی که تحت پوشش بصره قرار می‌گرفته بوده است و زیادبن ابی زیر نظر او کار می‌کرده است لذا چنین فرموده:

«ومن کتاب له علیه السلام إلى زیاد بن أبيه وهو خليفة عامله عبدالله بن عباس على البصرة وعبدالله عامل أمير المؤمنين ع يومئذ عليها وعلى كور الأهواز وفارس وكرمان وغيرها»

نامه به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره. ابن عباس از طرف امام فرماندار بصره بود و بر حکومت اهواز و فارس و کرمان و دیگر نواحی ایران نظارت داشت

حضرت برای او چنین می‌نویسند:

«وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَّنْ بَلَّغْنِي أَنَّكَ خُتَّتْ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَا شُدْنَ عَلَيْكَ شِدَّةٌ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ تَقِيلُ الظَّهْرَ ضَيْئِلَ الْأَمْرِ وَالسَّلَامِ»<sup>۱</sup>

همانا من، براستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، در مانده و خوار و سرگردان شوی! با درود.

این یک فرمانی است که در آن تهدید وجود دارد معلوم می شود حضرت به او اعتماد نداشته که همچین تهدید محکمی را برای او می فرستد. شاهد مثال ما این نامه نیست، نامه بعدی است اما این را مقدمتا بیان کردیم به این دلیل که معلوم شود حضرت، به زیادبن ابی اعتماد نداشته تا ولایت تفویض به او واگذار کند:

«فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَادَّكَرَ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَأَمْسَكَ مِنَ الْمَالِ بِقَدَرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدَّمَ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَتَطْمَعُ وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ [أَنْ تَمْنَعَهُ] تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَ [وَأَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ جَزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِرٌ عَلَى مَا قَدَّمَ وَالسَّلَامُ]»<sup>۱</sup>

از اسراف بپرهیز، و میانه روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش، و از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار، و زیادی را برای روز نیازمندیت در آخرت پیش فرست. آیا امید داری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی؟ و آیا طمع داری ثواب انفاق کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری؟ و تهیدستان و بیوه زنان را از آن نعمت ها محروم می کنی؟ همانا انسان به آنچه پیش فرستاده، و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد. والسلام.

معلوم می شود که زیادبن ابی اختیارات تفویضی نداشته و زیر نظر عبدالله بن عباس کار می کرده و طبق مأموریت هایی که عبدالله بن عباس به او می داده باید عمل می کرده، نه اینکه خودش اختیاردار باشد. و این از ولایات تنفیذ است لذا جواب اینکه برخی می گویند چرا حضرت زیادبن ابی را نصب کرده این است که او لا حضرت به طور مستقیم نصب نکرده است و منصوب عبدالله بن عباس بوده است و در ثانی چون منصوب عبدالله بن عباس بوده است، زیر نظر عبدالله بن عباس بوده است و ولایت تفویض نداشته است و ولایت تفویض از آن عبدالله بن عباس بوده است.

در این نامه ها اختیاراتی به او واگذار نشده و فقط موعظه و تهدید است و حضرت با اینکه اختیارات تفویضی به او ندادند، به او هشدار می دهند که نکند در همان محدوده ای که دستش باز است، خلافی مرتکب شود. نمونه دیگر ولایت تنفیذ، نامه ای است که حضرت برای ابوموسی اشعری می نویسد. این نمونه ها را ذکر می کنیم تا بگویم افرادی هستند که واجد شرایط نبوده اند، مع ذلک در دوران حضرت امیر ع پست داشته اند. این افراد؛ شریح قاضی و زیادبن ابی و ابوموسی اشعری با اینکه واجد شرایط نبوده اند، پست داشته اند منتهی پست های آنها تفویضی نبوده است بلکه تنفیذی بوده است. در نامه حضرت به ابوموسی اشعری چنین آمده است:

ومن كتاب له عليه السلام إلى أبي موسى الأشعري وهو عامله على الكوفة، وقد بلغه عنه تشبيطه الناس عن الخروج إليه لما ندبهم لحرب أصحاب الجمل:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلُ هَوْلِكَ وَعَلَيْكَ إِذَا قَدِمَ [عَلَيْكَ رَسُولِي] رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَلِكَ وَاشْدُدْ مِزْرَكَ وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ فَإِنْ حَقَّقْتَ فَأَنْفُذْ وَإِنْ تَفَشَّلتْ فَأَبْعُدْ وَإِيْمُ اللَّهِ لَتُؤْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ وَلَا تَشْرَكَ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِكَ... فَأَعْقِلْ عَقْلَكَ وَأَمْلِكْ أَمْرَكَ وَخُذْ نَصِيْبَكَ وَحَظَّكَ فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاةٍ فِيَا لِحَرِي لَشَكْمَيْنِ وَأَنْتَ نَائِلٌ حَتَّى لَا يُقَالَ أَيْنَ فُلَانٌ وَاللَّهِ إِنَّهُ لِحَقٌّ مَعَ مُحَقٍّ وَمَا [يُبَالِي] أَبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ وَالسَّلَامُ<sup>۲</sup>

در آستانه جنگ جمل، در سال ۳۶ هجری به امام گزارش رسید که ابو موسی اشعری، فرماندار کوفه مردم را برای پیوستن به امام باز می‌دارد، امام این نامه را به او نوشت:

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) پس از ستایش پروردگار و درود! سخنی از تو به من رسیده که هم به سود، و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید. دامن همت به کمر زن، کمربت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی، و مردم را برای جنگ بسیج کن. اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دو دل ماندی کناره گیر. به خدا سوگند! هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشک در هم ریزد، و در کنار زدنت از حکومت شتاب کنند... پس فکرت را به کار گیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره‌ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی آنکه مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت‌های تو را بر آورند، و از تو نپرسند که کجا هستی و به کجا رفته‌ای! به خدا سوگند! این راه حق است و به دست مرد حق انجام می‌گیرد، و باکی ندارم که خدا شناسان چه می‌کنند؟ والسلام.

در این دستور معلوم می‌شود حضرت به او فرمان تهیه لشکر و اعزام به سمت جنگ جمل صادر می‌کند و بعدا حضرت او را از این مأموریت عزل می‌کنند، و این دستور، فقط دستور نتنفیدی است که به او می‌فرماید مردم را بسیج کن و برای جنگ با اصحاب جمل نیرو آماده کن.

۱. چون ابو موسی مردم را از بسیج برای جنگ باز می‌داشت و مردم را از جنگ کردن سست می‌کرد؛ لذا حضرت چنین می‌فرماید.

۲. نهج البلاغه: نامه ۶۳.